



تقریر درس امامت در قرآن آیت الله اراکی رحمته الله

مقرر	حجت الاسلام	قادر بریسم	جلسه	۱۰	تاریخ	۱۴۰۴ / ۰۱ / ۰۷
عنوان اصلی	امامت در قرآن					
عنوان ۱	مطلب چهارم: نصب الهی حاکم					
عنوان ۲	«عدل» و «علم» شروط نصب الهی					
عنوان ۳	قانون «فرصت عدل»					
عنوان ۴	فرصت عدل در قرآن و روایات					
عنوان ۵	تفسیر شیخ صدوق رحمته الله از آیه «وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ»					
عنوان ۶	قواعد حاکم بر پیامبران الهی ۱. غیبت مکانی ۲. سنت تجمید ۳. غیبت زمانی					

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطیبین الطاهرین

درآمد بحث

در مسأله امامت گفتیم که امام باید از سوی خدای متعال، منصوب شود و معقول نیست که ولایت امر به غیر خدا واگذار شود؛ چون به معنای وجود یک ولایت امر بالعرض یا ولایت امر عرضی است و ولایت امر عرضی یعنی شریک برای خدا در ملک، قائل شدن و این، عین آن چیزی است که در قرآن کریم شدیداً نفی شده و عقل هم آن را نفی می‌کند. لذا هر کسی که بخواهد ولایت امر و فرمان را برعهده گیرد، باید از سوی خدا منصوب شود.

«عدل» و «علم»، شروط نصب الهی

در ادامه این بحث به این نکته، اشاره می‌کنیم که «عدل» و «علم»، شرط چنین نصبی است؛ یعنی اگر خدای متعال بخواهد کسی را برای این کار، نصب کند، کسی را بر می‌گزیند که هم به او قوه عدل بدهد و هم قوه علم و این، چیزی است که در آیات کریمه قرآن، مکرراً به آن اشاره شده؛ از جمله، آیه معروف سوره حدید که می‌فرماید:

﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ﴾^۱

ما رسولان خود را با دلایل روشن فرستادیم و با آنها کتاب [آسمانی] و میزان [شناسایی حق از باطل و قوانین عادلانه] نازل کردیم تا مردم قیام به عدالت کنند.

در این آیه، «کتاب» همان «علم» است و «میزان» هم «قوه عدل و عصمت». معلوم هست که میزان یعنی قوه عدل و معیار تشخیص حق از باطل و ظلم، منتها این قوه، قوه عملی است و کتاب قوه نظری. در برخی از روایات هم داریم که بعد از طوفان، حضرت جبرئیل از سوی خدای متعال، میزان را بر نوح علیه السلام نازل کرد. «میزان» را به اشکال مختلف، تفسیر کرده اند؛ اما معلوم است که مراد از آن، همین قوه اجرای عدل است؛ چون قبل از این، حضرت نوح علیه السلام مأموریت برقراری حکومت به او واگذار نشده بود؛ چون قبل از طوفان، تمکن نداشت و مردم در برابرش تمکین نمی کردند؛ اما بعد از طوفان، این امکان حاصل شد. در قرآن می فرماید بعد از آنکه آب فرو نشست و دستور داده شد از کشتی فرود آید، خداوند به او فرمود که:

﴿وَقُلْ رَبِّ أَنْزِلْنِي مُنْزَلًا مُبَارَكًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ﴾^۱

و بگو: «پروردگارا! ما را در منزل گاهی پربرکت فرود آر، و تو بهترین فرودآوردگان!»

و در جای دیگر فرمود:

﴿قِيلَ يَا نُوحُ اهْبِطْ بِسَلَامٍ مِنَّا وَبَرَكَاتٍ عَلَيْكَ وَعَلَى أُمَمٍ مِمَّنْ مَعَكَ وَأَمْرٌ سَمِعْتَهُمْ ثُمَّ يَمْسُهُمْ مِتًّا عَذَابُ الْيَمِّ﴾^۲

[به نوح] گفته شد: «ای نوح! با سلامت و برکاتی از ناحیه ما بر تو و بر تمام امت هایی که با تو هستند، فرود آی! و امت هایی نیز هستند که ما آنها را از نعمتها بهره مند خواهیم ساخت؛ سپس عذاب دردناکی از سوی ما به آنها می رسد [چراکه این نعمتها را کفران می کنند!].

این دوره، دوره حاکمیت نوح علیه السلام بود که حکومت برپا کرد و حاکم نیز خود آن حضرت بود. در روایت داریم که خود حضرت نوح علیه السلام حداقل، پانصد سال بعد از طوفان، حکومت می کرده^۳ و ظاهر این است که این حکومت، بعد از او هم تا سال های طولانی، ادامه داشته تا آنکه به وسیله منحرفین، تحریف شده و چون این حکومت تحریف شد و مردم به راه کج رفتند، خداوند هود علیه السلام را فرستاد. اینکه گفته می شود: ﴿جَعَلْنَا هُودًا وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا﴾^۴ معنایش این است که هود علیه السلام در آن وقت، حکومت برقرار کرده بود و در تمام این دوره های انبیاء، دعوا با قومشان بر سر اطاعت بود: ﴿فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا﴾^۵ اما وقتی آنها سرپیچی کردند، اطاعت نکردند، تسلیم نشدند و عذاب بر آنان نازل گردید، حضرت هود علیه السلام مبعوث شد و حکومت برقرار کرد و ﴿أَطِيعُوا﴾ اجرای شد و تحقق یافت.

بنابراین، اینکه گفته می شود حکومت های الهی در تاریخ نبوده اند، ادعایی نادرست است؛ چون حکومت های الهی در دوره های بسیاری برقرار بوده اند و شاید هزاران سال از تاریخ بشر، مربوط به حکومت های الهی است و ﴿وَكَايْنِ مِنْ نَبِيِّ

۱. سوره مؤمنون: ۲۹.

۲. سوره هود: ۴۸.

۳. ک. تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب؛ ج ۶، ص ۱۸۴.

۴. سوره هود: ۵۸.

۵. سوره شعراء: ۱۰۸؛ ۱۲۶؛ ۱۴۴؛ ۱۶۳؛ ۱۷۹.

قَاتِلْ مَعَهُ رَيْبُونَ كَثِيرٌ^۱ برای همین اقامه حکم بوده است یا روایت مروی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله که هم در منابع ما آمده و هم در منابع اهل سنت که فرمود: «كَانَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ تَسُوسُهُمُ الْأَنْبِيَاءُ، كُلَّمَا هَلَكَ نَبِيٌّ خَلَفَهُ نَبِيٌّ»^۲؛ صدها سال چنین بود که انبیای بنی اسرائیل حکومت می کردند. حکومت سلیمان و داود علیه السلام برجسته ترین حکومت های انبیای بنی اسرائیل است و منحصر به این دو بزرگوار هم نبوده است.

قانون «فرصت عدل»

به هر حال آنچه می خواهیم عرض کنیم، این است که این قانون را می خواهیم. قانون وجود دارد که تعبیر ما از آن، «فرصت عدل» است؛ یعنی عقلاً باید و با نص شرعی هم ثابت شده که در هر زمان باید امام عدلی که دارای کتاب و میزان است، وجود داشته باشد تا اگر مردم خواستند به عدل کامل، عمل کنند، با اطاعت او، بتوانند. هم عقل به این حکم می کند و هم نصوص شرعی.

چند آیه در قرآن کریم در این باره هست؛ مثلاً در سوره طه می فرماید:

﴿وَلَوْلَا أَنْ تُصِيبَهُمْ مُصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ فَيَقُولُوا رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ وَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾^۳؛

هرگاه [پیش از فرستادن پیامبری] مجازات و مصیبتی بر اثر اعمالشان به آنان می رسید، می گفتند: پروردگارا! چرا رسولی برای ما نفرستادی تا از آیات تو پیروی کنیم و از مؤمنان باشیم؟

و در ادامه -بعد از چند آیه- می فرماید:

﴿وَقَالُوا لَوْلَا يَأْتِينَا بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّهِ أَوْ لَمْ تَأْتِهِمْ بَيِّنَةٌ مَا فِي الصُّحُفِ الْأُولَى * وَلَوْ أَنَّا أَهْلَكْنَاهُمْ بِعَذَابٍ مِنْ قَبْلِهِ لَقَالُوا رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَذِلَّ وَنُحْزَى﴾^۴؛

اگر ما آنان را پیش از آن [که قرآن نازل شود] با عذابی هلاک می کردیم، [در قیامت] می گفتند: پروردگارا! چرا پیامبری برای ما نفرستادی تا از آیات تو پیروی کنیم، پیش از آنکه ذلیل و رسوا شویم.

و در سوره قصص می فرماید:

﴿وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ﴾^۵؛

ما آیات قرآن را یکی پس از دیگری برای آنان آوردیم شاید متذکر شوند.

این دو مورد، اشاره به همین حکم عقلی است که اگر ما رسولی (حاکم و فرمانروایی که ما به او اجازه حکم داده ایم) را نمی فرستادیم، دچار عذاب می شدند و ظاهراً نیز مرادش عذاب دنیوی و غیر از عذاب اخروی است؛ یعنی حاکمیت ظلم و حاکمیت قوانین غیر الهی در جامعه بشر، جامعه بشر را دچار مصیبت های کلان و عذاب؛ یعنی قوانین حاکم بر جهان، جامعه غیر مؤمن و غیر مطیع خدا را نمی پذیرند.

۱. «چه بسیار پیامبرانی که مردان الهی فراوانی به همراه آنان جنگ کردند!»؛ [سوره آل عمران: ۱۴۶].

۲. صحیح بخاری؛ ج ۴، ص ۱۶۹.

۳. سوره طه: ۴۷.

۴. همان: ۱۳۳ و ۱۳۴.

۵. سوره قصص: ۵۱.

در دعای عالی المضامین بعد از زیارت حضرت رضا علیه السلام می خوانیم: «إِلَهِی لَوْ عَلِمَتِ الْأَرْضُ بِذُنُوبِي لَسَاخَتْ بِی وَ السَّمَاوَاتُ لَاخْتَطَفْتَنِي وَالْجَحَاظُ لَأَغْرَقْتَنِي»؛ یعنی سیستم و نظام حاکم بر جهان آفرینش، وجود یک جامعه متمرّد بر قوانین خدا را نمی پذیرد و عذاب هم دامن گیر این قوم می شود. چرا انبیاء را «نذیر» می نامند؟ نذر انبیاء، تنها انداز از عقاب اخروی نبوده، بلکه انداز از عقاب دنیوی بوده که در آیه کریمه می فرماید حضرت شعیب علیه السلام به قومش گفت: از من اطاعت کنید تا آنچه بر قوم نوح و هود و صالح آمد، بر شما وارد نگردد^۱ و این ربطی به عذاب اخروی ندارد؛ بلکه همین عذاب دنیوی است.

پرسشگر: ...

معظم له: این یک قانون است و مطلبی مهم به شمار می رود. به نظر من، این مطالبی که ما داریم عرض می کنیم، خصوصاً مطلب فعلی، واقعاً احتیاج به یک بحث دامنه دار دارد تا هم شواهد متون الهی و هم شواهد میدانی، تجربی و تاریخی اش گرد آید تا معلوم شود چه قوانینی بر این جهان، حاکم است.

به هر حال، این جهان، چنین چیزی را تحمل نمی کند و لذا باید در هر زمان، یک فرصت عدل باشد تا اگر مردم بخواهند عدل را اجرا کنند، قادر باشند؛ وگرنه حجت داشتند و اگر معصیت کردند و به خلاف رفتند، می توانستند بر خدا حجت را بیاورند که چرا ما را هدایت نکردی؟ چرا امام برای ما نفرستادی؟ چرا فرصت عدل را برایمان فراهم نکردی؟ «وَلَوْلَا أَنْ تُصِيبَهُمْ مُصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ فَيَقُولُوا رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ وَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ». این فرصت عدل است که یک قانون بسیار مهم، محسوب می شود و نتیجه اش این است که باید در هر زمان، امام معصومی یا حجتی از سوی خدا وجود داشته باشد. امام معصوم، اعم از این است که پیامبر هم باشد یا در دوران بعد از پیامبری و ختم نبوت، نبوت ختم شده، ولی امامت نمی تواند ختم شود. تا دنیا دنیاست، امام باید وجود داشته باشد: «وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ»^۲.

این روایاتی هم که به این مضمون آمده که: «لَوْلَا الْحِجَّةُ لَسَاخَتِ الْأَرْضُ بِأَهْلِهَا»^۳ همین قانون را بیان می کند؛ یعنی دیگر توجیهی برای وجود چنین جامعه ای که بنا ندارد قانون خدا را اجرا کند و مطیع خدا باشد، نخواهد بود. چرا جهان هستی باید برای یک جامعه متمرّد عصیانگر، هزینه کند؟ این هزینه است که در کره زمین، زندگی کنند و ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کار باشند تا نانی به کف آورند و بخورند. همه این تشکیلات دارند کار می کنند که بشر در اینجا بخورد و آسوده زندگی کند؛ اما چرا به یک جامعه بشری که سراسر، ظلم، تمرد و مخالفت با امر خداست، هزینه پردازد و او را تغذیه کنند؟ این عقلاً توجیه ندارد. ما گاهی مثال زده ایم که اگر یک باغبان، باغی پر درخت دارد که درختانش به جز اینکه میوه نمی دهند، فاسد باشند، کدام عقل اجازه می دهد باغبان این باغ را آبیاری و رسیدگی کند، زحمت بکشد و زمستان و تابستان از آن محافظت کند؟ عقل و عقلاء اقتضا می کنند که درختان را از ریشه بکنند و به جای آنها درختان دیگری بکارند. این همان چیزی است که خدا در اشاره به آن فرموده: «ثُمَّ جَعَلْنَاكَمُ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ مِنْ بَعْدِهِمْ لِنَنْظُرَ كَيْفَ

۱. «وَيَا قَوْمِ لَا يَحْزَنْكُمْ شِقَاقِي أَنْ يُصِيبَكُمْ مِثْلُ مَا أَصَابَ قَوْمَ نُوحٍ أَوْ قَوْمَ هُودٍ أَوْ قَوْمَ صَالِحٍ وَمَا قَوْمُ لُوطٍ مِنْكُمْ بِبَعِيدٍ»؛ [سوره هود: ۸۹].

۲. سوره رعد: ۷.

۳. البته این مضمون روایاتی است از قبیل: «... وَلَوْلَا مَا فِي الْأَرْضِ مِنَّا لَسَاخَتْ الْأَرْضُ بِأَهْلِهَا ...»؛ [الاحتجاج علی أهل اللجاج؛ ج ۲، ص ۳۱۷]؛ و: «لَوْ بَقِيَتِ الْأَرْضُ يَوْمًا وَاحِدًا بِإِمَامٍ مِنَّا لَسَاخَتْ الْأَرْضُ بِأَهْلِهَا ...»؛ [دلائل الإمامة؛ ص ۴۳۶] و

تَعْمَلُونَ^۱؛ خلافتی که خلافت امت‌ها و خلافت اجتماعی است به این معنا که وقتی یک قوم از کار افتاد و فرصت عدل خود را از دست داد، با قوم دیگر جایگزین شود.

فرصت عدل در قرآن و روایات

این یک قانون است که هم در قرآن کریم به آن اشاره شده و فرموده است: «وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ»^۲ البته نه قریه. درباره قریه می‌فرماید: «وَلَوْ شِئْنَا لَبَعَثْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ نَذِيرًا»^۳. قوی نداده که در هر قریه، نذیری باشد و این نکته‌ای دارد که می‌گوییم؛ ولی درباره امت، چنین قوی داده که: «وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ» و «وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ»^۴ و طاغوت یعنی حاکمیت غیر الهی. می‌فرماید در هر امتی رسولی داشتیم و گفتیم که رسول، جامع بین نبوت و امامت است. رسول کسی است که برای برپایی حکومت الهی مبعوث می‌شود: «إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ * فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا»^۵ یا «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ»^۶ و «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ»^۷؛ بنابراین همه این آیات می‌گویند که همه رسل برای اطاعت (یعنی فرمانروایی) مبعوث شده‌اند.

روایات ما که در منابع حدیث اهل بیت هم فراوان آمده است که می‌توان به «لولا الحجة لساخت الأرض بأهلها» و «لَوْ لَمْ يَبْقَ فِي الْأَرْضِ إِلَّا اثْنَانِ لَكَانَ أَحَدُهُمَا الْحُجَّةُ»^۸ اشاره کرد که نظیر آن در کتب اهل سنت هم آمده و مثلاً «صحیح مسلم» روایت از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده است که: «الأئمة من قريش ما بقي من الناس إثنان»^۹ که خود نشان می‌دهد در سراسر تاریخ باید بعد از رسول اکرم صلی الله علیه و آله یک امام قرشی باشد و اگر دو نفر هم روی کره زمین مانده بودند، یکی باید امام باشد و دیگری مأموم. گفتیم که البته این حدیث در «بخاری» تحریف شده و یک کار مهم، استخراج این احادیث تحریف شده است. در روایت بخاری به صورت «الأئمة من قريش ما بقي منهم إثنان»^{۱۰} تحریف شده و گفتیم شاهد کذبش، در خودش وجود دارد؛ چون اگر روایت می‌خواست فقط بگوید: الأئمة من قريش، باید می‌گفت «ما بقي منهم واحد» چون امام، یکی بیشتر نیست و اینکه می‌گوید «إذا اثنان» برای این است که یکی از آنها امام و دیگری مأموم شود، پس ما بقي من الناس باید اثنان باشد نه ما بقي من ائمة قريش؛ یعنی الأئمة من قريش ما بقي من الناس إثنان تا یکی از آنها امام باشد و دیگری

۱. سورة يونس: ۱۴.

۲. سورة فاطر: ۲۴.

۳. سورة فرقان: ۵۱.

۴. سورة نحل: ۳۶.

۵. سورة شعراء: ۱۰۷ و ۱۰۸؛ ۱۲۵؛ ۱۲۶؛ ۱۴۳ و ۱۴۴؛ ۱۶۲ و ۱۶۳؛ ۱۷۸ و ۱۷۹.

۶. سورة حدید: ۲۵.

۷. سورة نساء: ۶۴.

۸. الکافی؛ کتاب الحجّة، باب أنّه لو لم يبق في الأرض إلا رجلان...، ح ۱.

۹. «وَحَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ يُونُسَ، حَدَّثَنَا عَاصِمُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ زَيْدٍ، عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: قَالَ عَبْدُ اللَّهِ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «لَا يَزَالُ هَذَا الْأَمْرُ فِي قُرَيْشٍ مَا بَقِيَ مِنَ النَّاسِ اثْنَانِ»؛ [صحیح مسلم؛ ج ۳، ص ۱۴۵۲].

۱۰. «حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يُونُسَ، حَدَّثَنَا عَاصِمُ بْنُ مُحَمَّدٍ، سَمِعْتُ أَبِي، يَقُولُ: قَالَ ابْنُ عُمَرَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «لَا يَزَالُ هَذَا الْأَمْرُ فِي قُرَيْشٍ مَا بَقِيَ مِنْهُمْ اثْنَانِ»؛ [صحیح بخاری؛ ج ۹، ص ۶۲].

مأموم؛ اما اگر «ما بقی» به ائمه قریش برگردد و «ما بقی منهم» درست باشد، به این معناست که ما بقی من قریش ایشان؛ درحالیکه اگر ایشان باشند، هر دو، ادعای امامت می کنند و نزاع در می گیرد. پس معلوم می شود که حدیث در بخاری، تحریف شده و آنچه در «صحیح مسلم» آمده، منطبق با چیزی است که در منابع روائی ما نقل گردیده.

تفسیر شیخ صدوق رحمته الله از آیه «وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ»

مرحوم صدوق، یک فقیه متکلم ریزین بسیار بسیار جامع است. ایشان کتابی به نام «إكمال الدين وإتمام النعمة» نوشته که تقریباً درباره همین قاعده که در هر زمانی، خدای متعال، حجتی معصوم دارد نگاشته شده و بر این آیه، بسیار تکیه می کند که:

«وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ»؛

ما آیات قرآن را یکی پس از دیگری برای آنان آوردیم شاید متذکر شوند.

ایشان از این آیه، چنین برداشت می کند که «قول» به معنای انذار و تبشیر الهی است که همواره متصل بوده و هیچ زمانی رخ نداده که قطع شود و به تعبیر آیه «إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ لِّكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ»^۱، همیشه هادی داشته ایم و او نیز منصوب و وصی رسول قبلی بوده است. مرحوم صدوق هم بر این واژه «وصایت» تأکید می کند و می فرماید متصل بوده و اگر رسولی از دنیا می رفته، وصی داشته و او کارش را ادامه می داده؛ چون امکان نداشته جامعه بشر، بدون امام، رهبر و هادی بماند؛ حتی در فتره بین حضرت عیسی علیه السلام و رسول اکرم صلی الله علیه و آله اوصیاء حضور داشته اند و «وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ» ادامه داشته است.

پرسشگر: متصل بودن قول به چه معناست؟

معظم له: تداوم امامت و حضور امام در طول تاریخ است که ما از آن به «سنة الحضور» تعبیر کرده ایم.

قواعد حاکم بر پیامبران الهی

۱. غیبت مکانی

ما کتابی به نام «سنن القيادة الإلهية في التاريخ» نوشته ایم که سنت های رهبری الهی در طول تاریخ را بیان می دارد و در آنجا گفته ایم که سنت هایی خاص بر رهبران الهی، حاکم است و آنها غیر از سنت های حاکم بر جوامع است. در بین سنت ها نیز به دو سنت، اشاره کرده ایم:

- سنة الحضور؛
- سنة الغيبة.

اینها سنت هایی اند که در طول تاریخ بر انبیاء، حاکم بوده اند و سنة الحضور، همین را می گوید که در هر زمان باید امامی از سوی خدا منصوب برای اقامه عدل باشد و ما از آن به «فرصة العدل» تعبیر می کنیم. اما اگر این امام نتوانست کار خود را در یک منطقه، انجام دهد مثلاً موسی علیه السلام در منطقه مصر، تهدید به قتل شد؛ اما اگر قادر به هجرت بود یا ابراهیم علیه السلام تهدید به قتل شد و دستور به هجرت یافت یا رسول اکرم صلی الله علیه و آله تهدید به قتل شد و دستور به هجرت به ایشان

۱. سورة قصص: ۵۱.

۲. سورة رعد: ۷.

داده شد. در این شرایط که رهبری الهی به هیچ وجه نتواند به مأموریت خود، عمل کند و او را می‌کشند و این پیوند به طور کلی قطع می‌شود، اما قادر باشد کار خود را در یک منطقه دیگر انجام دهد، مأمور به هجرت می‌شود. از این سنت به «غیبت مکانی» تعبیر می‌کنیم.

۲. سنت تجمید

اما یک سنت دیگر از سنن رهبران الهی داریم که از آن به «سنت تجمید» یا «تعلیق» تعبیر می‌کنیم؛ یعنی اگر امام زمانی از انجام مأموریتش ناتوان شد و نتوانست کار خود (رهبری) را انجام دهد، اما می‌تواند بخشی از مأموریت خود را به انجام رساند و مثلاً دین را تبلیغ و ترویج کند و برای حاکمیت بعدی، زمینه‌سازی کند و با این کار از کشتن، در امان می‌ماند؛ یعنی الآن که شرایط رهبری سیاسی برایش فراهم نیست ولی می‌تواند زمینه‌سازی کند، به «سنت تجمید» روی می‌آورد و به رهبری الهی گفته می‌شود که این بخش از مأموریت شما فعلاً معلق می‌ماند؛ لذا آن را «سنت تعلیق» هم می‌نامیم. «سنت تجمید» هم به معنای تجمید بخشی از مأموریت رهبری سیاسی است که متوقف بر جنگ، شهر سلاح و قیام مسلحانه است که برای انجام مأموریت خود و رهبری سیاسی، باید بجنگد تا قدرت را به دست گیرد. این مأموریت او در این شرایط، تعلیق می‌شود و ائمه هدی علیهم‌السلام بعد از امام حسین علیه‌السلام و جریان کربلا که رهبر الهی به میدان آمد تا رهبری سیاسی خود را انجام دهد اما با حادثه کربلا بخشی از مأموریت ائمه اطهار علیهم‌السلام تعلیق شد؛ یعنی مأموریتشان از این به بعد، زمینه‌سازی برای دورانی بود که امامی بیاید که بتواند رهبری سیاسی را به عهده گیرد. اینجا امام زین العابدین علیه‌السلام و ائمه دیگر در یک دوره توانستند این مأموریت را انجام دهند که از آن به «سنت تعلیق» تعبیر می‌کنیم و به معنای تعلیق رهبری علنی سیاسی است.

۳. غیبت زمانی

سنت دیگر، «سنت غیبت زمانی» است؛ بدین معنا که در یک دوره زمانی، هیچ‌یک از این دو کار، برای رهبری الهی، مقدور نبود و نه توانست رهبری سیاسی را به عهده گیرد و نه حتی قادر به زمینه‌سازی بود و در هر حال، کشته می‌شد، مأمور به غیبت زمانی می‌گردد؛ یعنی در یک مقطع زمانی، غایب می‌شود. حضرت عیسی علیه‌السلام یک مأموریت داشته و آن، مأموریتی است که در آیه کریمه سوره آل عمران به آن اشاره شده و فرموده است:

﴿وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ أَأَقْرَضْتُمْ وَ أَخَذْتُكُمْ عَلَىٰ ذَلِكُمْ اصْرِي قَالُوا أَقْرَضْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَأَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ﴾^۱

و [به خاطر بیاورید] هنگامی را که خداوند، از پیامبران [و پیروان آنها]، پیمان مؤکد گرفت، که هرگاه کتاب و دانش به شما دادم، سپس پیامبری به سوی شما آمد که آنچه را با شماست تصدیق می‌کند، به او ایمان بیاورید و او را یاری کنید! سپس [خداوند] به آنها گفت: «آیا به این موضوع، اقرار دارید؟ و بر آن، پیمان مؤکد بستید؟» گفتند: «[آری] اقرار داریم!» [خداوند به آنها] گفت: «پس گواه باشید! و من نیز با شما از گواهانم».

این آیه، بسیار مهم و از آیات استراتژیک قرآن کریم است و می‌فرماید ما از همه نبیین، تعهد گرفتیم و با آنان میثاق بستیم که پیامبر آخرالزمانی که می‌آید مصدق لما مع النبیین و مصدق همه آنچه است که از نبیین آمده - و او نبی

اکرم صلی الله علیه و آله است که در چند جای قرآن کریم از ایشان با این عنوان «مصدق لما معکم» تعبیر شده و حتی در خطاب با بنی اسرائیل مخصوصاً- اگر این مصدق لما مع النبیین آمد: «لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ» باید هم به او ایمان آورید و از اتباع او شوید؛ او را اطاعت و فرمانش را اجرا کنید و هم او را یاری رسانید.

قبلاً گفته‌ایم که ایمان و نصرت، اشاره به دو میثاق اطاعت و نصرت است که اهمیت بسیاری دارد و بحث فقه سیاسی گسترده‌ای می‌طلبد که خدای متعال با همه جوامع الهی- مخصوص جامعه اسلامی هم نیست- وقتی پیامبران می‌آمدند مردم را به پیروی از خودشان دعوت می‌کردند و مردم می‌پذیرفتند، این پذیرش مردم به این معنا بود که در دو میثاق با آن نبی، وارد می‌شوند: یکی «میثاق اطاعت»؛ چنانکه می‌فرماید:

﴿وَأَذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمِيثَاقَهُ الَّذِي وَاثَقَكُمْ بِهِ إِذْ قُلْتُمْ سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا﴾؛^۱

و به یاد آورید نعمت خدا را بر شما، و پیمانی را که با تأکید از شما گرفت، آن زمان که گفتید: «شنیدیم و اطاعت کردیم»؛

و این هم به تنهایی، کافی نیست؛ لذا باید «میثاق نصرت» را هم بپذیرید و او را یاری کنید؛ چنانکه می‌فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةُ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدَا عَلَيْهِمْ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾؛^۲

خداوند از مؤمنان، جانها و اموالشان را خریداری کرده، که [در برابرش] بهشت برای آنان باشد؛ [به اینگونه که:] در راه خدا پیکار می‌کنند، می‌کشند و کشته می‌شوند؛ این وعده حقی است بر او، که در تورات و انجیل و قرآن ذکر فرموده؛ و چه کسی از خدا به عهدش وفادارتر است؟! اکنون بشارت باد بر شما، به داد و ستدی که با خدا کرده‌اید؛ و این است آن پیروزی بزرگ.

همین دو میثاق را خدا از نبیین برای رسول اکرم صلی الله علیه و آله گرفته و فرموده است: «لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ». چرا می‌گوییم ایمان به معنای اطاعت است؟ چون در جای دیگر فرموده است: «أَمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَ مَلَائِكَتِهِ وَ كُتُبِهِ وَ رَسُولِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا...»^۳ یا در سوره نور فرموده: «وَيَقُولُونَ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ بِالرَّسُولِ وَأَطَعْنَا ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِنْهُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَ مَا أُولَئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ»^۴؛ کسانی که اطاعت نمی‌کنند، مؤمن نیستند. این آیه به صراحت، ایمان را به معنای اطاعت، تفسیر کرده است. این آیات ادامه دارد تا آنجا که می‌فرماید: «إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»^۵.

۱. سوره مائده: ۷.

۲. سوره توبه: ۱۱۱.

۳. سوره بقره: ۲۸۵.

۴. سوره نور: ۴۷.

۵. همان: ۵۱.

بنابراین، میثاق اطاعت، همان چیزی است که گاهی از آن به «ایمان» تعبیر می‌شود؛ مثلاً می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا...»^۱ که از آن به «ایمان دوم» تعبیر می‌کنیم. ایمان اول، همان اعلان ایمان است که با «أشهد أن لا إله إلا الله وأشهد أن محمداً رسول الله» ابراز می‌شود و حتی تصدیق نیز هست؛ اما همین کسی که به رسالت رسول اکرم صلی الله علیه و آله تصدیق می‌کند و ایمان قلبی هم دارد اما تسلیم نیست، چه می‌شود؟

در آیه کریمه سوره نساء هم که می‌فرماید:

«وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ ... * فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيماً»^۲.

ما هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر برای این که به فرمان خدا، از وی اطاعت شود... * به پروردگارت سوگند که آنها مؤمن نخواهند بود، مگر اینکه در اختلافات خود، تو را به داوری طلبند؛ و سپس از داوری تو، در دل خود احساس ناراحتی نکنند و کاملاً تسلیم باشند.

این ایمان است و خدا از همه انبیاء، میثاق گرفته، چنانکه درباره رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده: «لَتُؤْمِنَنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ». لذا گفته‌ایم مسیحی حقیقی آن است که به رسول اکرم صلی الله علیه و آله ایمان داشته باشد و تابع ایشان باشد و اگر نباشد، اصلاً مسیحی نیست. یا یهودی اگر می‌خواهد یهودی حقیقی و تابع موسی علیه السلام باشد، چون موسی علیه السلام مؤمن به رسول اکرم صلی الله علیه و آله است، او هم باید به آن حضرت، ایمان آورد.

این میثاق، کی عملی می‌شود؟ رسول اکرم صلی الله علیه و آله آنقدر هوشیارانه، مطالب را بیان فرموده که تمام آنچه را که باید بیان کند، گفته است و در حدی هم بیان کرده که همه مطالب مربوط به مسائل آینده جهان اسلام و مسأله ولایت را طوری بیان کرده که متواتراً به ما رسیده و این از عجائب سیره رسول اکرم صلی الله علیه و آله است؛ از جمله همین روایت که فرموده:

«كَيْفَ بِكُمْ إِذَا نَزَلَ فِيكُمْ ابْنُ مَرْيَمَ وَإِمَامُكُمْ مِنْكُمْ»^۳؛

این جمله از حضرت، تکرار شده؛ اما تفسیرش را ترمذی در «سنن ترمذی» نقل کرده و مرحوم مجلسی هم در «بحار» از منابع ما و اهل سنت، نقل کرده که وقتی امام زمان علیه السلام به مسجد الأقصى می‌رسد و برای نماز صبح، آماده می‌شود، هنوز نماز صبح را شروع نکرده که عیسی علیه السلام نازل می‌شود و از آسمان، فرود می‌آید؛ سپس به خدمت امام زمان علیه السلام می‌رسد و حضرت برای حفظ احترام نبوت ایشان به حضرت عیسی علیه السلام می‌فرماید: «تقدّم و صلّ بنا»؛ شما جلو بایستید و امامت کنید؛ اما حضرت عیسی علیه السلام می‌فرماید: «إِنَّهَا لَكَ أَقِيمَت»^۴ نه «أَقِيمَت لَكَ». «لَكَ أَقِيمَت» مفید حصر است؛ یعنی این جایگاه امامت مخصوص شماست؛ لذا امام زمان علیه السلام جلو می‌ایستد و حضرت عیسی به ایشان اقتدا می‌کند؛ و فاء به این میثاقی که خدا گرفته و حضرت عیسی علیه السلام آخرین رسول قبل از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است؛ لذا به نمایندگی از همه رسولان و انبیاء می‌آید تا به میثاق اطاعت و نصرت، عمل کند. از این رو حضرت عیسی علیه السلام فرمانده کل قوای امام زمان علیه السلام

۱. سوره نساء: ۱۳۶.

۲. همان: ۶۴ و ۶۵.

۳. بحار الأنوار؛ ج ۶، ص ۳۰۱.

۴. ر. ک: حلیة الأبرار فی أحوال محمد و آله الأطهار علیهم السلام؛ ج ۶، ص ۴۸۶ و ۴۸۷.

می شود. پس ادعای برخی که می گویند حضرت عیسی علیه السلام اهل جنگ نبوده، باید بدانند که اتفاقاً جنگ اصلی را عیسی علیه السلام به عنوان فرماندهی قوای ولی عصر علیه السلام می کند: «وَكَأَيِّنْ مِنْ نَبِيٍّ قَاتَلَ مَعَهُ رِبِّيُّونَ كَثِيرٌ»؛ هر نبی، اهل جنگ بوده است.

بنابراین، حضرت عیسی علیه السلام غیبت زمانی دارد و برای این مأموریت آمده تا حضرت ولی عصر علیه السلام را یاری کند و چون این مأموریت برای ایشان مقدور نبود، خدا غیبت زمانی به او داد؛ اما حضرت امام زمان علیه السلام آخرین وصی نبی اکرم صلی الله علیه و آله و کسی است که آخرین فرصت اجرای عدل جهانی به شمار می رود؛ لذا ایشان نباید مثل امام حسین علیه السلام کشته شود. راز تأکید و تکرار عبارت: «لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ ذَلِكَ حَتَّى يَخْرُجَ قَائِمُنَا فَيَمْلَأَهَا قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ جَوْرًا وَظُلْمًا»^۱ در مورد امام زمان علیه السلام، این است که اراده الهی بر اقامه عدل در سراسر زمین باید تحقق یابد. این هم امام آخر است و آخرین فرصت عدل است که باید عملی و اجرایی شود؛ لذا دیگر نمی تواند در شرایطی که امکان اجرای عدل برای او فراهم نیست و او را هم می کشند، قرار گیرد. اینکه در روایات آمده است درباره علت غیبت حضرت می فرماید: «خوفاً من القتل»؛ به همین علت است و این، غیبت زمانی است تا وقتی که شرایطی فراهم آید تا بتواند ظهور و قیامی کند که منتهی به پیروزی می شود. این سنت غیبت است.

ما این را عرض کردیم که چرا می گوید: «وَلَوْ شِئْنَا لَبَعَثْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ نَذِيرًا»^۲؛ چنین نیست که در هر قریه، نذیر و رسول و امامی بفرستیم؟ چون امام برای زمان است؛ یک امام برای همه زمان است نه اینکه برای هر ده یا شهری، یک امام بفرستیم. لذا در روایت می خوانیم که مردم، مسئولند دنبال امام بگردند؛ چون امام یکی و در یک جاست و این مردمند که مسئولیت دارند دنبال او بگردند؛ با او بیعت و اعلام اطاعت کنند. یکی از فلسفه های حج نیز همین است مردم بیایند و در حج، امام را پیدا کنند. روایتی که در «اصول کافی» نقل شده، می فرماید امام باقر علیه السلام بعد از طواف، در مسجد الحرام، نشسته بودند و در حین مشاهده مردمی که در حال طواف بودند فرمودند:

«هَكَذَا كَانُوا يُطَوِّفُونَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ»

این طوافی که این مردم می کنند، مثل همان طواف جاهلی است که «مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً»^۳؛ این طواف نیز همان طواف جاهلی است؛

«إِنَّمَا أُمِرُوا أَنْ يُطَوِّفُوا بِهَا ثُمَّ يَنْفِرُوا إِلَيْنَا فَيُعَلِّمُونَا وَلَا يَتَّبِعُهُمْ وَمَوَدَّتْهُمْ وَيَعْرِضُوا عَلَيْنَا نُضَرَّتْهُمْ...»^۴؛

حج برای این است که مردم بیایند و به ما اعلام اطاعت کنند. آنها باید نزد امام بیایند. امام هم در هر زمانی، یکی است و لذا از نظر مکانی نمی توانیم امام متعدد داشته باشیم؛ ولی در هر زمانی می توانیم امامی برای زمان داشته باشیم؛ چون

۱. سورة آل عمران: ۱۴۶.

۲. كفاية الأثر؛ ص ۱۶۵.

۳. سورة فرقان: ۵۱.

۴. بحار الأنوار؛ ج ۳۲، ص ۳۲۱.

۵. الكافي؛ كتاب الحجّة، باب أن الواجب على الناس بعد ما يقضون مناسكهم أن يأتوا الإمام ...، ح ۱.

«لولا الحجة لساخت الأرض بأهلها». اینکه در هر زمانی، حجتی داریم، درست است؛ اما چنین نیست که در هر مکانی هم حجت داشته باشیم؛ چون حجت، یکی است و دیگران مأمور شده‌اند او را بیابند، فحص کنند و از او سؤال و به او اعلام اطاعت کنند.

پرسشگر: حضرت خضر علیه السلام هم بر حضرت موسی علیه السلام حجت بود؟

معظم له: چه کسی می‌گوید حضرت خضر علیه السلام حجت بر موسی علیه السلام بوده است؟

پرسشگر: مگر حضرت موسی علیه السلام مأمور به اطاعت از ایشان نبود؟

معظم له: مأمور به اطاعت نبوده؛ بلکه مأمور به تعلیم بوده است. اگر مأمور به اطاعت بود، به او اعتراض نمی‌کرد و اعتراضش نشان می‌دهد که بر او مقدم بوده است؛ اما علمی داشته و آن، علم به این بوده که در جهان تکوین هم تشکیلاتی داریم و ماگاهی نظام عالم تکوین را به دست بشر می‌سپاریم تا مجری قوانین تکوینی ما شود. موسی علیه السلام مجری عالم تشریع و امام جهان تشریع و جهان قانون، الزام، کتاب و میزان است؛ اما خضر علیه السلام مثل فرشتگان الهی که مأمور تکوینند، مأمور اجرای قوانین تکوینی است؛ لذا اگر آن صبی یا طفل یا غلام را کشت، مثل وقتی است که این غلام با یک بیماری از دنیا برود؛ لذا جای اعتراض هم نبود. موسی علیه السلام در جهان تشریع خودش زندگی می‌کرد؛ لذا اعتراض کرد که چرا چنین کاری کردی؟ در جهان تشریع موسی علیه السلام خرق سفینه، جایز نیست. در جهان تشریع موسی علیه السلام اینکه گرسنه وارد شهری شوید و کسی به شما اعتنا نکرد اما وقتی دیدید دیواری در حال فرو ریختن است، آن را تعمیر کنید، باید مزدش را بگیرید تا در این شهر، نیازمند نباشی؛ «لَوْ شِئْتَ لَاتَّخَذْتَ عَلَيْهِ أَجْرًا»^۱. اینکه حضرت خضر علیه السلام به حضرت موسی علیه السلام می‌گوید: «إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا» * وَكَيْفَ تَصْبِرُ عَلَى مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا^۲؛ یعنی این جهانی که من در آن، مأموریت دارم و زندگی می‌کنم، جهان تو نیست و «حجت» یعنی تشریع. می‌گوید من مثل ملائکه الله که مأمورند، در آن جهان، مأمورم. ممکن است پیامبر از جبرئیل، چیزی سؤال کند اما جبرئیل، مطاع رسول خدا صلی الله علیه و آله نیست و حضرت رسول از جبرئیل، اطاعت نمی‌کند؛ اما از او می‌آموزد چون جبرئیل وسیله انتقال امر خداست و در آیه درباره حضرت جبرئیل می‌فرماید: «إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ * ... مُطَاعٌ ثَمَّ أَمِينٌ»^۳؛ مطاع در عالم فرشتگان است؛ اما نه مطاع هنا و در اینجا و عالم دنیا. مطاع در این عالم، رسول اکرم صلی الله علیه و آله است و جبرئیل اگر بخواهد در این عالم، کاری کند، باید از حضرت رسول صلی الله علیه و آله اجازه بگیرد؛ لذا حتی دخول در خانه حضرت رسول صلی الله علیه و آله نیز با اذن حضرت رسول صلی الله علیه و آله اتفاق می‌افتد.

پرسشگر: ...

معظم له: همه‌اش حکمت است که می‌فرماید: «وَمَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي»^۴؛ من مأمورم و به خواست خودم این کار را نکردم؛ بلکه خدای متعال به من دستور داده است. مثل خورشید، باد و طوفان‌هایی که می‌وزند و همین قوایی که در عالم هستی و تکوین، مشغول کارند، او هم از قوای مأمور در عالم تکوین است. شاید به این دلیل است که گاهی در عالم تکوین،

۱. سوره کهف: ۷۷.

۲. همان: ۶۷ و ۶۸.

۳. سوره تکوین: ۱۹ و ۲۱.

۴. سوره کهف: ۸۲.

حفره‌هایی وجود دارد که باید کسی مثل خضر، پر کند. گاهی حفره‌هایی پیش می‌آید و نظم جهان، چنین است. وقتی نظم می‌خواهد حاکم شود، جاهایی هست که در آن، فاصله‌ای می‌افتد، مثل دعا که می‌فرماید: «إِنَّ الدُّعَاءَ يَرُدُّ الْقَضَاءَ يَنْقُضُهُ كَمَا يَنْقُضُ السَّلَكُ وَقَدْ أُبْرِمَ إِيمَانًا»^۱. خود این دعا یک استثنا در عالم تکوین می‌اندازد و در علم تکوین، نیاز به استثنائاتی هست و دعا این سنت‌های آن را باید برشی بزند. این برش‌ها گاهی با صدقه است؛ گاهی با دعاست؛ و گاهی با چیزهای دیگر. یعنی کسی که طبق نظام تکوین باید در پنجاه سالگی می‌مرد، اما یک صلۀ رحم انجام داده و پنجاه سالش به هفتاد یا هشتاد سال، تبدیل شده. این نشان می‌دهد که برشی در عالم تکوین، رخ داده. کار همین برش را گاهی حضرت خضر علیه السلام انجام می‌دهد.

ما واقعاً با ترجمه‌هایی که از قرآن شده، گرفتاریم؛ لذا خوب بود که یک ترجمۀ دقیق عالمانه، توسط گروهی انجام می‌شد. در ترجمۀ آیات مربوط به قتل غلام که می‌فرماید: «وَأَمَّا الْغُلَامُ فَكَانَ أَبَوَاهُ مُؤْمِنَيْنِ فَحَشِينَا أَنْ يُرْهَقَهُمَا طُغْيَانًا وَكُفْرًا»^۲ گفته شده: ترسیدیم که آن دو را در آینده به طغیان و کفر بکشاند. اما معنای «يُرْهَقَهُمَا طُغْيَانًا وَكُفْرًا» این نیست؛ بلکه این است که: می‌ترسیم با طغیان و کفرش آنها را به زحمت بیندازد: «فَكَانَ أَبَوَاهُ مُؤْمِنَيْنِ فَحَشِينَا أَنْ يُرْهَقَهُمَا طُغْيَانًا وَكُفْرًا»؛ پدر و مادرش مؤمنند؛ اما این پسر یاغی و طاغی، این پدر و مادر را در دنیا به زحمت می‌اندازد؛ لذا او را حذف کردیم «فَارْزَنَّا أَنْ يُبْدِلَهُمَا رَبُّهُمَا خَيْرًا مِنْهُ زَكَاةً»^۳؛ خواستیم که رشد خوبی داشته باشد؛ درحالی‌که رشد بدی داشته است «وَأَقْرَبَ رُحْمًا»^۴؛ عاطفه‌اش به پدر و مادرش بیشتر باشد و بیشتر به آنها رسیدگی کند. پدر و مادرش کاری یا دعایی کردند و خدا می‌خواهد دعایشان را مستجاب کند؛ اما اگر این پسر می‌ماند، این پدر و مادر، زندگی‌شان را به سختی می‌گذرانیدند. این به عنوان عامل، این را از صحنه، حذف می‌کند و به جایش کسی را می‌آورد که کمک پدر و مادرش باشد. سنت‌های تکوینی به این صورت، عمل می‌کنند؛ مانند صدقه و دعا که گاهی تعبیر می‌کنیم به اینکه برشی در سنت، ایجاد می‌کنند؛ اما برش یک سنت دیگر روی این سنت، سوار می‌شود نه اینکه بدون سنت باشد. اصلاً معنای «بداء الهی» نیز همین است که در جهان آفرینش، تعطیلی وجود ندارد تا سنتی، حاکم شود و دیگر نتوان آن را عوض کرد. این به معنای نوعی تعطیل است؛ یعنی سنتی وجود دارد؛ اما گویا دست خدا بسته است و نمی‌تواند آن را عوض کند. این درست نیست؛ چون خدا هر وقت بخواهد، می‌تواند سنت خود را عوض کند و سنتی دیگر را جایگزین آن کند. این بداء حقیقی است.

پرسشگر: چرا می‌فرماید: «وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا»^۵؟

معظم‌له: نه، آنجا که چنین می‌فرماید، مرادش سنت حتمی‌ای است که لا تبدیل له. ما دو گونه سنت داریم:

● سنت‌های لاتبدیلی؛

۱. الکافی؛ کتاب الدعاء، باب أَنَّ الدُّعَاءَ يَرُدُّ الْبَلَاءَ، ح ۱.

۲. سورۀ کهف: ۸۰.

۳. همان: ۸۱.

۴. همان.

۵. سورۀ احزاب: ۶۲؛ سورۀ فتح: ۲۳.

• سنت‌های تبدیلی.

در روایات هم به این، اشاره شده است. از حضرت، سؤال می‌کند که خبرهای مربوط به آخرالزمان و علائم آن، حتمی‌اند و حتماً تحقق می‌یابند؟ می‌فرماید: آنکه حتماً تحقق می‌یابد و تبدیلی در آن نیست، خود ظهور حضرت ولی عصر عجل الله تعالی و برخی از علائم است که جایگزین ندارند؛ اما برخی از علائم، ممکن است عوض شود. سنت‌هایی این‌گونه است و برخی از آنها قابل تبدیل و تغییر است.

و صلّی الله علی محمد و آله الطاهرين